

نخستین بار که

يك مغز الكترونيكي را ديدم

بناييد برای حل معمای هستی! از درون خود آغاز کنید و نخست انگشت دوی هفتمین مغز آدمی، که نخستین بازیگر میدان است بگذارید...

آن دو زن هم مانند بسیاری از افراد دیگر تصور میکردم «مغز الکترونیکی» چنانکه از اسمش پیدا است اعجوبه‌ای است که در مدت کوتاهی کار صدها مغز آدمی را انجام میدهد، و در حقیقت صد فرخ زاید بر اصل ممکن نیست. را شکسته و چیزی از آیدر آمده که خود انسان باید برای حل مشکلاتش از او خواهش و التماس کند، دست و پاهای او شود!

دوستان و صیبه مشاهده این اعجوبه جهان صنعت را که در یکی از مؤسسات بزرگ صنعتی بکار گرفته شده بود فراهم ساخته بودند.

دستگاهی بود تقریباً بنا اندازه یک ماشینی بزرگ جناب (چند متر مکعب) با یک مشت چرخ و پیچ و مهره و یک ساختمان پیچیده مانند بسیاری ماشینهای دیگر.

دوستان از هنر نمائی این دستگاه داستانها می گفتند:

مغز کارم شبانه

سوال می‌دهید و باید دوی کارتهای متعدد بشماره‌های منظم را برگیرید، کارتهای آنرا غلط ردیف کنید مغز متفکر که به کارت غلط رسیده نورا متوقف می‌شود، و دستگاه غلط باب آن مثل قرفره به کار می‌آید و بسرعتی که سرعترین ماشین بر بسهای دنیا به گرد آن می‌رسد و وی یک کاغذ به سطح اونا، شما اطلاع می‌دهد که فلان کارت را غلط گذارده‌اید و باید چه عملی انجام دهید که کار اصلاح شود و به مسیر خود برساند!

و چون این مطلب اخیر از ذهنه حسیتر به نظر می‌رسید و با آزمایش آن بنیه هم در واقع آزمایش شده بود بنا شد چهل بشماره آنرا عملی کنند:

تقریباً هفتاد کارت سؤال انتخاب کرده بودند که در وی این مطالبی نوشته شده بود و بنویسید به ترتیب آنها را هم بنویسید و به دستگاه مقرر بدهید و چند صفحه پاسخ لازم را فوراً بافت دارند.

در اینجا مهندس مربوط و همکارش مرتکب اشتباهی شد و کارت شماره پنج را بجای کارت شماره هفت گذاشت، و پس از یک ساعت مغز از رد و ماشین یکجا افتاد و بسرعت مشغول به کار شد و بعد از آن کارتهای سؤال را شد؛ حسیکه به کارت شماره ۵ رسید فوراً متوقف شد، و بلافاصله دستگاه غلط باب بکار افتاد، و در مدت مانند یک آدم عصبانی ماشین با قرفره مانند خود را که بسرعت سرسام‌آوری بیچاره می‌کرد و با احتیاطی الجینی آنرا این دستور را با انگلیس نوشت: «کارت شماره پنج غلط چیده شده، جای آنرا با کارت شماره هفتم عوض کنید و عمل را از نو آغاز نمایید...»

اینجا بود که اعصاب من به جلال علی رسید، عجیب و غریب و خنده ساختند که هم انسان ما را بهتر و سریعتر از ما استم میشد و هم اشتغالات ما و هم راه اصلاح آنرا مانند ما استم مقید و دانشمندتر شود می‌نماید؛ چه حافظه‌ای؟ چه حوشی؟ چه رفت‌نظر و صراحت منطقی... این بشر چربی

ساخته که نه تنها خودش بگردش نمی‌رسد بلکه بر او حکومت و آقائی هم میکند، کسی چه می‌داند شاید يك مشت ارواح عالی با شیاطین در او مجوس ساخته است!... این را نگفتم که در کنار این اعجوبه نیکینک و صنعت مخزن نسبتاً بزرگی به چشم می‌خورد، دوست مسا دست کرد از کشور آن يك حلقه نور مانند بزرگی را در آورد و گفت: این یکی از حافظه‌های مغز الکترونیکی ماست و دنبال آن سوالی میان ما و آن دوست رد و بدل شد.

در آخر کاشف بعمل آمد که این اعجوبه مثل بسیاری از آدمهای زمان ماست ظاهراًش با باطنش دو ناست و نمیتواند هر سوالی را پاسخ بگوید، بلکه تنها سوالاتی که پاسخ آنرا قبلاً مانند نوار تهیه کرده و به حافظه‌اش سپرده‌اند بازگو می‌کند.

اگر نقشه جغرافیائی می‌کشید قبل از طرح نقشه دقیق فلان جزیره را به شکل خاصی به نوار سپرده‌اند و در حافظه او قرار داده‌اند هنگامیکه ما تقاضا می‌کنیم فلان نقشه را بکشید، این سؤال نقطه خاصی از حافظه او را تحریک می‌کند و همان نوار بکار می‌افتد نقشه‌اش که قبلاً انسان دانشمندی به او سپرده‌است تحویل میدهد.

و به این ترتیب اگر صد رشته و سیع علمی را در حافظه او قرار دهیم و سپس سوالی از رشته صدوی یکم بکنیم، مانند... به کل می‌ماند و پاسخی ندارد بدهد!

در واقع يك تلویزیونی بسیار بزرگ و سریع و چابک و اسرار آمیز است که هر چه استاد از لغت بگویم گوید. این عالیجناب اگر چه در سرعت عمل مانند همه ماشینهاست دست انسان را از پشت می‌بندد ولی با اینکه قدرت نمائی و طعنان سرسوز اینکار ندارد و یکبار چه حافظه است، بر خلاف مغز انسان که می‌تواند یکدیگر اینکار به تناسب حوادثی که پیش می‌آید از خود نشان بدهد.

کار این اعجوبه صنعت هر قدر وسیع باشد باز محدود است،

محدوده آنچه به او گفته اند بگو... و نه بیشتر از آن، در حالی که کارمندان محدود نیست و می تواند به سؤالات تازه و بی سابقه بپردازد و به آنها پاسخ گوید.

حال فرض کنید همه دانشمندان و تکنسینهای جهان جمع شوند و بجای رقابت های غلط و مسابقه در ساختن سلاح های ویران کننده تر برای یکدیگر بردن در جنگ های هندوچین و مانند آن، يك معز الکترونیکی بسازند مانند يك شهر بزرگ. به اندازه يك کوه عظیم، و نوارهای حافظه بسیار زیادی برای او بسازند که در بزرگترین انبارها و سیلوهای جهان جای آنها نشود، و تمام مسائل علمی موجود را باین «فریزر» بی نظیر بسازند، تا هر مشکلی در مباحث ادبی و علمی و صنعتی و فلسفی و ریاضی و اقتصادی... پیش آید نتواند از این «عجوه» پشهر سؤال کند، و با سرعت بیمانندی جواب بشنوند، و هر اراد مهندس مراقب اعمال و یکبارانداختن آن باشد.

آیا این معز عظیم و غول پیکر الکترونیکی - با تمامه تشکیلاتش - ارزش مغز يك انسان را که معمولاً يك کیلوگرم و نیم بیشتر وزن ندارد خواهد داشت؟! ۳۳۳

صریحاً باید گفت نه، هرگز، ابتدا... چرا که شعاع قدرت و فعالیت او محدود به همان حافظه هائی است که به او سپرده شده و در برابر مسائل جدید و پیش-بینی نشده عاجز و ناتوان است، و هرگز فکر تازه نمی کند و کار او را ما متعلق به گذشته است و نه به آینده، و مسائلی که به آینده پیش پای ما می گذارد برای او جزو مسائل لایحل است! در حالی که مغز انسان هم به گذشته تعلق دارد، و هم به هر اراد سال بعد، و می تواند درباره همه مسائل بپندشد - و البته بمقدار توانائی خود - راهی به سوی حل آنها بگشاید.

مشاهده این معز الکترونیکی يك درس بزرگ توحید به من داد، درسی که پیش از آن هرگز نخوانده بودم: این

مشاهده راهی بسوی جهان ماورای طبیعت بر من گشود شعاع بیرونده نازدای از ایمان بر قلب من تأیید.

تکرار کنم: آیا اگر تمام مردم جهان جمع شوند بگویند ما خدا را همین دستگاه موجود مغز الکترونیکی را فرود غلطاب و آن سرعت عمل بی نظیر و آن پیشه بی مانند، و آن وقت اصحاب انگیزوی يك طرح ذیل مطالعه دقیق انجام یافته ندکه يك موجود صرفاً تصادفی است که بدست کارگری سواد و بدون هیچ اطلاع قبلی در شکل در آمده است، این هرگز باور نپذیرد، و به این سخن واد می خندم، و همه مردم دنیا را اگر (فرضاً) چنین ادعائی که در اشتباه و گمراهی میدانم و حاضریم همه را دیوانه خط کنیم بدلیل اینکه حرفی میزنند که حلال نباید بزند.

آیا با این حال می توانم باور کنم مغز انسان که حدوداً يك کیلوگرم و نیم وزن ندارد در عین حال همانقدر دارد و هم شعاع فعالیتش محدود به حدودی نیست و قدرت او يك مغز الکترونیکی اندازه يك شهر عظیم هم بیشتر از يك بایدند تصادفی می باشد و صرفاً نتیجه پیش بینی فعالیت بدون برنامه عوامل مختلف طبیعی است! هیچکس اگر درست بپندشد نمی تواند این سخن باور کند.

اگر همه دنیا (فرضاً) چنین گواهی بدهند بهانه قبول نیست.

و همین واقعبند روشنی است که عموم دانشمندان طبیعی را به سوی قدرت بر آورد، و عقل کل، و حکمت و ماده ای که در پشت دستگاه طبیعت قرار دارد متوجه می شود ریزدای از آنها همچون نیشابین ها، و اروپا، و آمریکا، و... نام او را هم یافته اند، و می گویند او خدا است.

در حالی که جمع دیگری تنها حقیقتش را یافته اند در نام گذاری او راه های دیگری را پیورده و رسم دیگر را انتخاب کرده اند ولی مسمی در همه جا یکی است.